**باسمه تعالی**

[أدله قول به وقت مختص 1](#_Toc470465392)

[روایت أول (روایت داود بن فرقد) 2](#_Toc470465393)

[مقتضای جمع بین روایت دال بر وقت مختص و روایت دالّ بر وقت مشترک 2](#_Toc470465394)

[نظر مرحوم خویی 2](#_Toc470465395)

[نظر مرحوم بروجردی 3](#_Toc470465396)

[نظر استاد 3](#_Toc470465397)

[مفاد روایت داود بن فرقد 3](#_Toc470465398)

[مفاد روایت قاسم بن عروه 4](#_Toc470465399)

[مرجّحات در محلّ بحث 4](#_Toc470465400)

[أصل عملی بعد از تعارض و تساقط 4](#_Toc470465401)

[بررسی دلالی روایت زراره 5](#_Toc470465402)

[مناقشه مرحوم بروجردی 5](#_Toc470465403)

[جواب 5](#_Toc470465404)

[روایت دوم (روایت حلبی) 6](#_Toc470465405)

[مناقشه در روایت دوم 7](#_Toc470465406)

[مناقشه دلالی 7](#_Toc470465407)

[مناقشه سندی 8](#_Toc470465408)

[نظریّات رجالیّون در مورد محمد بن سنان 8](#_Toc470465409)

[تضعیفات رجالی ها در مورد محمد بن سنان 8](#_Toc470465410)

[وجود توثیق واحد در حق محمد بن سنان 10](#_Toc470465411)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/أقات نماز های یومیه /أدله قول به وقت مختص/ادامه روایت أول/روایت دوم

## أدله قول به وقت مختص

بحث در ادله قول به وقت مختص بود که قول مشهور بود.

## روایت أول (روایت داود بن فرقد)

به روایت داوود بن فرقد استدلال شده است؛« ***إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ- حَتَّى يَمْضِيَ مِقْدَارُ مَا يُصَلِّي الْمُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ- فَإِذَا مَضَى ذَلِكَ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ- حَتَّى يَبْقَى مِنَ الشَّمْسِ مِقْدَارُ مَا يُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ- فَإِذَا بَقِيَ مِقْدَارُ ذَلِكَ فَقَدْ خَرَجَ وَقْتُ الظُّهْرِ- وَ بَقِيَ وَقْتُ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ***[[1]](#footnote-1)»

### مقتضای جمع بین روایت دال بر وقت مختص و روایت دالّ بر وقت مشترک

#### نظر مرحوم خویی

**مرحوم آقای خوئی فرمودند؛ این روایت با روایت قاسم بن عروه و امثال آن جمع عرفی دارد؛**

ظاهر فی حد نفسه روایت داوود بن فرقد این است که ابتدای ظهر، وقت مختص ظهر است و قبل از غروب، وقت مختص عصر است.

و از طرفی روایت قاسم بن عروه می‌‌گوید: «إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ- دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ جَمِيعاً إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ- ثُمَّ أَنْتَ فِي وَقْتٍ مِنْهُمَا جَمِيعاً حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ.»[[2]](#footnote-2)

یا در صحیحه زراره چنین آمده است که: «إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ الظُّهْرُ وَ الْعَصْرُ- فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ- دَخَلَ الْوَقْتَانِ الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ الْآخِرَةُ.»[[3]](#footnote-3)

**ایشان فرموده است که عرف بین این دو روایت جمع می کند به این که؛** روایت داود بن فرقد شرطیّت ترتیب را بیان می کند و نظر به حال اختیار دارد: یعنی روایت می گوید هر چند ابتدای ظهر وقت نماز عصر هم داخل شده است ولی عملاً تا نماز ظهر را نخوانی نمی توانی نماز عصر را بخوانی و باید ترتیب را رعایت کنی. و اگر نماز عصر را سهواً و نسیاناً در أول وقت خواندی و حدیث لا تعاد آن را تصحیح کرد بحث دیگری است.

همین که در حال عمد و اختیار نمی توانی ابتدای وقت، نماز عصر را بخوانی صحیح است تعبیر کنیم «اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی مقدار اربع رکعات دخل وقت العصر». و لااقل روایت قاسم بن عروه را قرینه بر این جمع عرفی می‌‌گیریم.

در آخر وقت هم روایت قاسم بن عروه گفت: «ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس» می‌‌گوییم یعنی تا غروب آفتاب برای نماز ظهر و عصر فرصت داری. ولی اگر چهار رکعت به غروب آفتاب وقت باقی مانده است و نماز ظهر را نخوانده بودی، دیگر حق نداری نماز ظهر را بخوانی؛ باید فقط نماز عصر را بخوانی که روایت داود بن فرقد بیان می کرد أمّا نه این‌که وقت ظهرحقیقتاً تمام شد، بلکه عملاً کسی که نماز ظهر را نخواند تا چهار رکعت به آخر وقت، باید نماز عصر را بخواند.

حال اگر کسی نماز عصر را قبل از نماز ظهر سهواً در وقت مشترک خوانده، دیگر نتواند در چهار رکعت مانده به آخر وقت نماز ظهر بخواند چون وقت مختص است از روایت داود بن فرقد در نمی آید و لاأقل به قرینه روایت قاسم بن عروه، روایت داود بن فرقد را حمل می کنیم بر این معنا که نظر به این صورت ندارد و ناظر است به این فرض متعارف که عملاً شما نماز ظهر و عصر را هیچکدام نخواندی و توجه هم داری، عالم عامد هستی، که متعین است که بروی نماز عصر بخوانی. و این مطلب به این معنا است که عملاً وقت نماز ظهر تمام شد. توسعه در وقت نماز ظهر تمام شد. نه این‌که آثار وقت مختص را بار کنیم که یکی از این آثار این بود که نماز ظهرت حتی در صورتی که نماز عصر را قبلا خوانده‌ای و حدیث لاتعاد این نماز عصر را چون سهوا قبل از ظهر خوانده بودی تصحیح کرده باشد، قضاء شده است.

#### نظر مرحوم بروجردی

**مرحوم آقای بروجردی نظری بر عکس نظر مرحوم خویی فرموده اند؛**

فرموده اند بر فرض اگر از روایت قاسم بن عروه و صحیحه زراره استظهار کنیم که اول اذان ظهر، وقت نماز ظهر و عصر هر دو شروع می‌‌شود؛ اما روایت داوود بن فرقد قرینه می‌‌شود بر این‌که بگوییم مراد از «اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جمیعا» این است که: وقت نماز عصر بعد از بلوغ الظل مثل الشاخص یا بلوغ الظل مثلی الشاخص نیست؛ مجموع نماز ظهر و عصر وقتش با اذان ظهر شروع می‌‌شود. أما این مجموع به لحاظ أفراد وقتش متفاوت است، وقت نماز ظهر اول اذان است و وقت نماز عصر بعد از گذشت چهار رکعت از أذان است. این مقتضای جمع عرفی بین این دو روایت هست.

#### نظر استاد

به نظر ما هیچکدام از این دو جمع، عرفی نیستند. و عرف بین این دو دسته از روایات تعارض را مستقر می‌‌بیند؛

##### مفاد روایت داود بن فرقد

**روایت داوود بن فرقد صریحا می‌‌گوید**: «اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی مقدار اربع رکعات فقد دخل وقت العصر» آقای خویی می فرمایند مفاد این روایت این است که تا نماز ظهر را نخواندی نماز عصر را نمی توانی بخوانی و به صدد بیان شرطیّت ترتیب است، لذا اگر چهار رکعت از أول وقت هم بگذرد، برای خواندن نماز عصر کافی نیست در حالی که روایت می گوید اگر به مقدارچهار رکعت زمان از زوال شمس بگذرد وقت نماز عصر داخل می شود و می توان نماز عصر را خواند. و تنها در مقدار چهار رکعت ابتدای زوال نمی توان نماز عصر را خواند.

این جمع که ما بیاییم بگوییم مثل آقای خوئی، روایت قاسم بن عروه قرینه است بر تصرف در روایت داوود بن فرقد که بگوییم روایت داوود بن فرقد فقط بیان می‌‌کند که در آن چهار رکعت اول وقت، در حال عمد و اختیار نمی‌توانی نماز عصر را بخوانی و الا اگر سهوا نماز عصر بخوانی، حدیث لاتعاد شامل آن می‌‌شود، این خلاف فهم عرفی است.

##### مفاد روایت قاسم بن عروه

کما این‌که حمل روایت قاسم بن عروه بر آنچه که آقای بروجردی فرمودند که بگوییم فقط ناظر است به الغاء نظر عامه که می‌‌گفتند نماز عصر وقتش از زمانی شروع می‌‌شود که سایه مساوی با شاخص بشود یا دوبرابر شاخص بشود، این خلاف فهم عرفی است «اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جمیعا الا ان هذه قبل هذه»

##### مرجّحات در محلّ بحث

مرجِّح، از موافقت کتاب که نداریم. مخالفت عامه هم که هر دو مخالف عامه‌اند. چون عامه معقتدند اذان ظهر وقت نماز ظهر است و وقت نماز عصر وقتی است که سایه مساوی شاخص یا دوبرابر شاخص بشود. شهرت فتوائیه که مرجح نیست. اما شهرت روائیه که ظاهرا در هیچکدام از دو طرف نیست.

##### أصل عملی بعد از تعارض و تساقط

و لذا به نظر ما تعارض بین این دو دسته از روایات مستقر است؛ اگر سند روایت داوود بن فرقد را ما اشکال کردیم روایت قاسم بن عروه یا صحیحه زراره بدون معارض می شود ولی اگر در سند روایت داوود بن فرقد مناقشه نکردیم و از آن دو راهی که مطرح بود سند را تصحیح کردیم، تعارض مستقر می‌‌شود و باید بعد از تعارض و تساقط به اصل عملی رجوع کنیم که مقتضای اصل عملی طبق نظر ظاهر مشهور برائت است؛ برائت از این‌که وقت نماز عصر بعد از چهار دقیقه از اذان ظهر شروع بشود. (مثل این که نمی دانیم شارع وقت غسل جمعه را تا أذان ظهر روز جمعه دانسته یا تا غروب آفتاب: برائت می گوید وقت غسل جمعه مقیّد تا أذان ظهر نیست) و این اصل عملی که مشهور ظاهرا می‌‌گویند شبهاتی دارد که ان شاء الله بعدا متعرّض آن می‌‌شویم.

به هرحال ما روایت قاسم به عروه و صحیحه زراره را حجت بلامعارض می‌‌دانیم و مشکلی نداریم.

#### بررسی دلالی روایت زراره

##### مناقشه مرحوم بروجردی

برخی در روایت صحیحه زراره مناقشه کردند. از جمله آقای بروجردی فرموده اند؛ «اذا زالت الشمس دخل الوقتان» گفت دو وقت. معلوم می‌‌شود نماز ظهر و عصر دو وقت دارد؛ نه یک وقت. و خود این قرینه است بر این‌که سخن روایت داوود بن فرقد درست است. و الا اگر یک وقت بود برای نماز ظهر و عصر و آن، زوال شمس بود، باید می‌‌گفت: اذا زالت الشمس دخل وقتهما نه دخل الوقتان.

##### جواب

این اشکال انصافا عرفی نیست؛ دخل الوقتان، تثنیه به خاطر نوع نماز است؛ بالاخره وقت نماز ظهر اگر از اذان ظهر باشد، وقت نماز عصر هم از اذان ظهر باشد باز صحیح است که بگوییم اذا زالت الشمس دخل الوقتان.

**این‌که آقای بروجردی می‌‌فرمایند:** از این تثنیه وقتان معلوم می‌‌شود که ما دو وقت داریم، یکی وقت نماز ظهر یکی وقت نماز عصر و مجموع الوقتین از اذان ظهر است؛ منافات ندارد این مجموع الوقتین که از اذان ظهر است، نسبت به وقت نماز عصر با یک مقدار تاخیر آغاز بشود.

**خلاف ظاهر است؛** دخل الوقتان یعنی وقت الظهر و العص، و به این خاطر تثنیه گفتند که متعلق وقت یکی نماز ظهر است، یکی نماز عصر است. و ظاهر اذا زالت الشمس دخل الوقتان مجموع من حیث المجموع نیست؛ انحلالی است. یعنی اذا زالت الشمس هم وقت نماز ظهر داخل می‌‌شود هم وقت نماز عصر. شاهد این مطلب روایت قاسم بن عروه است که تعبیر می‌‌کرد جمیعا؛ «اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جمیعا»

## روایت دوم (روایت حلبی)

روایت دوم از أدله قول به وقت مختص، روایت حلبی است (که گاهی از آن تعبیر به صحیحه می‌‌شود. آقای خوئی هم ابتداء تعبیر به صحیحه کردند. بعد از مدتی دیدند اشتباه شده، گفتند این صحیحه نیست).

شیخ طوسی در تهذیب به اسنادش از حسین بن سعید عن ابن سنان عن ابن مسکان عن الحلبی نقل می‌‌کند. این ابن سنان محمد بن سنان است. چون عبدالله بن سنان مروی عنه ابن مسکان است نه راوی از او. حسین بن سعید از محمد بن سنان نقل می‌‌کند و محمد بن سنان راوی عبدالله بن مسکان است، عبدالله بن مسکان از عبدالله بن سنان نقل می‌‌کند. هر جا گفتند **«ابن مسکان عن ابن سنان**» او عبدالله بن سنان می‌‌شود و هر کجا گفتند«**ابن سنان عن ابن مسکان**» این محمد بن سنان می شود. و این واضح است.قال سألته،مضمره هم هست؛

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الْأُولَى وَ الْعَصْرَ جَمِيعاً- ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ- فَقَالَ إِنْ كَانَ فِي وَقْتٍ لَا يَخَافُ فَوْتَ إِحْدَاهُمَا- فَلْيُصَلِّ الظُّهْرَ ثُمَّ لْيُصَلِّ الْعَصْرَ- وَ إِنْ هُوَ خَافَ أَنْ تَفُوتَهُ فَلْيَبْدَأْ بِالْعَصْرِ- وَ لَا يُؤَخِّرْهَا فَتَفُوتَهُ فَتَكُونَ قَدْ فَاتَتَاهُ جَمِيعاً- وَ لَكِنْ يُصَلِّي الْعَصْرَ فِيمَا قَدْ بَقِيَ مِنْ وَقْتِهَا- ثُمَّ لْيُصَلِّ الْأُولَى بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى أَثَرِهَا.[[4]](#footnote-4)

**مشهور گفته اند؛** امام فرمود اگر می دانی حداقل پنج رکعت به آخر وقت وقت است که هر دو را می خوانی. اگر خوف داری حداقل پنج رکعت را هم درک نکنی در وقت، نماز عصر را بخوان. چون اگر نماز عصر را نخوانی، نماز عصرت فوت می‌‌شود، فتکون قد فاتته جمیعا. آن وقت هم نماز عصرت فوت شده هم نماز ظهرت. اول نماز عصر را بخوان بعدش نماز ظهر را بخوان.

یک تقریب استدلال مشهور این است که؛ امام فرمود در این زمان که چهار رکعت به غروب آفتاب باقی مانده است، حتما نماز عصر را بخوان، اگر نماز عصر را نخوانی، بروی نماز ظهر بخوانی، نماز ظهرت هم باطل است. فتکون قد فاتتاه جمیعا. و لایوخرها فتفوته فتکون قد فاتتاه جمیعا. و بطلان نماز ظهر غیر از این که بگوییم وقت نماز ظهر گذشته است، توجیه دیگری ندارد.

بلکه حتی اگر بگوییم که این روایت نمی گوید: الان اگر نماز عصر را نخوانی و نماز ظهر بخوانی، نماز ظهر باطل است بلکه نماز ظهر اگر بخوانی ممکن است صحیح باشد؛ ولی این روایت می گوید نماز ظهر فوت شده است و اگر نماز عصر را نخوانی عصر هم فوت می شود و فوت نماز ظهر هیچ توجیهی غیر از گذشتن وقت آن ندارد.

### مناقشه در روایت دوم

به نظر ما این روایت سنداً و دلالۀً مشکل دارد؛

#### مناقشه دلالی

خلاصه اشکال دلالی این روایت این است که؛ این أخص از مدعا است؛

**أولاً:** ما ملتزم می‌‌شویم که کسی که نماز عصر را نخوانده است و نماز ظهر را هم نخوانده است، چهاررکعت به غروب آفتاب که بشود حق خواندن نماز ظهر را عالما عامدا ندارد. وظیفه‌اش این است که نماز عصر بخواند. واین را از روایات دیگر هم استفاده کردیم. مثل آن روایت صحیحه عبد الله بن سنان، که می‌‌گوید اگر کسی خوف دارد که نماز مغرب و عشاء را نتواند در وقت بخواند، فلیبدأ بالعشاء، اول نماز عشاء را بخواند ثم لیصل المغرب. ما این را ملتزم می‌‌شویم. ولی این اخص از مدعا است و آثار وقت مختص را بار نمی‌کند:

اگر من قبلا نماز عصر را سهوا خوانده باشم و حدیث لاتعاد آن را تصحیح کرد، چهار رکعت مانده به غروب آفتاب، قائلین به وقت مختص می‌‌گویند نماز ظهرت که قضاء شده، دیگه هر کی می‌‌خواهی بخوانی بخوان. آیا از صحیحه حلبی می توان این را فهمید؟ نه. صحیحه حلبی در فرضی است که نماز عصرش را نخوانده، نماز ظهرش را نخوانده، چهار رکعت هم به غروب آفتاب زمان باقی مانده است، می‌‌گوید نماز عصرت را بخوان لااقل این فوت نشود مثل نماز ظهرت که فوت شد.

**ثانیاً**: این چه ربطی به اول وقت دارد؟ صدوق هم نسبت به آخر وقت به این مضمون ملتزم شده است. اما در اول وقت ملتزم نشده است. ما وقت مختص عصر قائل بشویم، ملازمه دارد که وقت مختص ظهر هم قائل بشویم؟ هذا اول الکلام.

**نتیجه این که:** این روایت یک مطلبی را می‌‌گوید که از روایات دیگر هم استفاده می‌‌شود: «وجوب المبادرة الی صلاة العصر عند ضیق الوقت». واستفاده می‌‌شود: عالم عامد که نماز ظهرش را تا آن زمان نخوانده است، نماز ظهرش فوت شده است.

**نکته:** **روایت، فوت نماز ظهر را مفروغ عنه گرفته است**: «فلیبدأ بالعصر ثم لیقض الظهر». و در ادامه هم می گوید: «فتکون قد فاتتاه جمیعا» یعنی نماز ظهرت که قبلا فوت شد، نماز عصرت هم اگر الان نخوانی فوت می‌‌شود، و هر دو فوت شده است.

أمّا آیا معنایش این است که احکام متعدده‌ای که برای وقت مختص گفتیم، آن احکام را می‌‌شود از این روایت استفاده کرد؟ **نهایت مطلبی که از این روایت استفاده می‌‌شود این است که**؛ نماز ظهر در ضیق وقت، مزاحم نماز عصر نیست. و شما اضافه کنید که اگر نماز ظهر هم بخوانی، در این وقت که نماز عصر را نخواندی و باید نماز عصر بخوانی، این نماز ظهرت باطل است. فوقش این را استفاده کنید، ما در همان هم گیر داریم، می‌‌گوییم راجع به عالم عامد است.

اما بر فرض هم بگویید در وقت مختص عصر نماز ظهر بخوانی نماز ظهرت باطل است، اما برای کسی است که نماز عصر نخوانده و این روایت در این مورد است. نماز عصر را اگر قبلا خوانده شده، این روایت شامل آن نمی‌شود.

**و این روایت هم اصلا فرض اول وقت را شامل نمی‌شود؛** چون در آخر وقت نماز ظهر مزاحم نماز عصر است ولی اول وقت که نماز عصر با نماز ظهر مزاحم نیست؛ اگر نماز عصر را اشتباها هنگام اذان خواند، تا غروب آفتاب وقت دارد که نماز ظهر را بخواند و نماز عصر مزاحم نماز ظهر نیست. فقط مشکل نماز عصر اخلال به ترتیب بود، آن هم حدیث لاتعاد شاملش می شود.

#### مناقشه سندی

در سند روایت محمد بن سنان واقع شده است که بحث زیادی در مورد آن است؛ برخی مثل آقای زنجانی قبول دارند و برخی مثل آقای خویی و مرحوم امام قبول ندارند.

##### نظریّات رجالیّون در مورد محمد بن سنان

محمد بن سنان توسط برخی توثیق و توسط برخی تضعیف شده است؛

##### تضعیفات رجالی ها در مورد محمد بن سنان

**1-نجاشی می‌‌گوید**: محمد بن سنان أبو جعفر الزاهري ...و قال أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد إنه روى عن الرضا عليه السلام قال: و له مسائل عنه معروفة و هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرد به.[[5]](#footnote-5)

حال این کلام نجاشی است یا کلام ابن عقده است فرق نمی‌کند. بالاخره ابن عقده از ثقات أجلاء بوده هر چند زیدی است.

**2-نجاشی در ترجمه میاح مدائنی می‌‌گوید**؛ ضعیف جدا له کتاب یعرف برسالة المیاه و طریقها اضعف منها و هو محمد بن سنان[[6]](#footnote-6). خودش که ضعیف است طریقش اضعف است، زیرا در طریقش محمد بن سنان است. این جمله کلام خود نجاشی است.

3-**شیخ طوسی ره می‌‌گوید**: محمد بن سنان مطعون علیه ضعیف جدا.

**4-شیخ طوسی در تهذیب و استبصار می‌‌گوید**: ما یستبد بروایاته یعنی ینفرد و لایشرکه فیه غیره لایعمل علیه؛ استبد یعنی اختص، مستبد به رأی فحش نیست، من استبد برأیه علیک، در مقابل «اعلم الناس من جمع الناس الی علمه، ما خاب من استشار» می باشد. و من استبد برأیه‌ أی من انفرد برأیه و علیک.

5-**شیخ مفید در رساله عددیه می فرماید**: فقال محمد بن سنان مطعون فیه لاتختلف العصابة فی تهمته و ضعفه و ما کان هذا سبیله لایعمل علیه فی الدین.

**6-کشی در رجالش از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان نقل می‌‌کند:** (البته این سند، قابل مناقشه است. علی بن محمد بن قتیبه را هم قبلا بحث کردیم. ما اشکال نمی‌کنیم. ولی برخی مشکل دارند) قال فضل بن شاذان لااحل لکم ان ترووا احادیث محمد بن سنان. من اجازه نمی‌دهم احادیث محمد بن سنان را نقل کنید.

**نکته:** ظاهر این جمله این است که محمد بن سنان متّهم به کذب است. مثلاً روایات علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او مثل روایات سکونی،که قاضی عامی است را نقل می کنند و ترویج فکر آن‌ها نیست، و خود شیخ طوسی در عده می گوید که این ها أفرادی بودند که دروغ نمی گفتند و به این خاطر به روایات آن عمل می شود و بعید است به جهت این که ترویج فکر خاصی نشود فضل بن شاذان این حرف را زده باشد.

7-**قال الکشی:** ذکر حمدویه بن النصیر ان ایوب بن نوح دفع الیه دفترا فیه احادیث محمد بن سنان فقال لنا ان شئتم ان تکتبوا ذلک فافعلوا فانی کتبت عن محمد بن سنان و لااروی لکم عنه شیئا. فانه قال له محمد بن سنان قبل موته، کلما احدثکم به لم یکن لی سماع و لاروایة و انما وجدته.

گفت من که نقل نمی‌کنم. دوست دارید خودتان از رویش بنویسید. محمد بن سنان به خود من، قبل از مرگش گفت:تمام این احادیثی که من برای شما نقل می‌‌کنم وجاده است. همین‌جوری در این دفتر این مغازه، در دفتر آن مغازه، در دفتر این کتابخانه، همین‌جوری دیدم و نقل کردم.نه سماع کردم از مشایخ، نه تحمل روایت کردم. و انما وجدته.

**8-کشی از عیاشی، از عبدالله بن حمدویه نقل می‌‌کند:** سمعت الفضل بن شاذان یقول: لااستحل ان اروی احادیث محمد بن سنان و ذکر الفضل فی بعض کتبه ان من الکذابین المشهورین ابن سنان. ابن سنان جزء کذاب‌های مشهور بود. نه کاذب بود؛ کذاب بود. آن هم نه کذاب گمنام؛ کذاب معروف.

9-ابن غضائری هم می‌‌گوید: محمد بن سنان ضعیف غال یضع. یضع یعنی جعل حدیث می‌‌کرد.

##### وجود توثیق واحد در حق محمد بن سنان

در مقابل یک توثیق داریم، توثیقی که شیخ مفید در ارشاد راجع به من روی النص علی الرضا علیه السلام دارد؛ می‌‌گوید یکی از کسانی که از امام کاظم علیه السلام نص بر امامت امام رضا را نقل کرده است محمد بن سنان است. و کان من خاصته یعنی از خاصه امام کاظم بود. و ثقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعته.

ما در خود شیخ مفید گیر کردیم که در آن رساله عددیه گفت: «لاتختلف العصابة فی تهمته و ضعفه». حالا در ارشاد می‌‌گوید که انه کان من خاصة الامام الکاظم و ثقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعته.

تامل بفرمایید این توثیق اولا با تضعیف خود شیخ مفید چه رابطه‌ای دارد بعد راجع به تضعیف‌های دیگر تعارض می‌‌کنند یا نمی‌کنند؟ و چه باید کرد.

1. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 127‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 126‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 125‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 129‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. محمد بن سنان أبو جعفر الزاهري ...و قال أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد إنه روى عن الرضا عليه السلام قال: و له مسائل عنه معروفة و هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرد به و قد ذكر أبو عمرو في رجاله قال: أبو الحسن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري (النيشابوري) قال: قال أبو محمد الفضل بن شاذان: لا أحل لكم أن ترووا أحاديث محمد بن سنان. و ذكر أيضا أنه وجد بخط أبي عبد الله الشاذاني أني سمعت العاصمي يقول: إن عبد الله بن محمد بن عيسى الملقب ببنان قال: كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة في منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن يطير غير مرة فقصصناه حتى ثبت معنا و هذا يدل على اضطراب كان و زال و قد صنف كتبا منها: كتاب الطرائف ...و مات محمد بن سنان سنة عشرين و مائتين. رجال‏النجاشي ص : 328 [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال‏النجاشي ص : 424 [↑](#footnote-ref-6)